



زنان راوی امام حسین (ع)

پدیدآورده (ها) : غروی نایینی، نهلہ

تاریخ :: مباحث بانوان شیعه :: بهار 1384 - شماره 3

از 205 تا 230

آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/237062>

دانلود شده توسط : محمد صادق غلامی

تاریخ دانلود : 15/07/1395

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.ir

زنان راوی امام حسین علیه السلام

نهله غروی نائینی*



چکیده

زنان شیعه برای فراگیری و آموزش تعالیم معصومان علیهم السلام در طول تاریخ مسلمانان، همت گماشته، معارف و دانش‌های بسیاری از آن بزرگواران فراگرفته و به نسل‌های بعد منتقل کرده‌اند و بدین وسیله، از راویان چهارده معصوم علیهم السلام به شمار آمده‌اند و مطالب ارزشمندی به دیگران آموزش داده‌اند.

امام حسین علیه السلام، سومین امام و جانشین بر حق رسول اکرم صلی الله علیه و آله، که در میان سال‌های ۳- ۶۱ هجری در میان مسلمانان زندگی کرد و زنانی از خواهران، همسران، دختران و طرفداران و شیعیان آن حضرت گرد شمع وجودش زیستند و سخنان و گزارش‌هایی از احوال و رفتار آن شهید کربلا برای دیگران بازگو کردند که این مقاله به شرح حال تعدادی از آن‌ها می‌پردازد.

کلیدواژه‌ها: راوی، امام حسین علیه السلام، حدیث، امّ اسلم، امّ سلمه، ام کلثوم الصغری بنت علی علیه السلام، حبابه الوالییه، زینب بنت علی بن ابی طالب علیه السلام، سکینه بنت حسین علیه السلام، فاطمه بنت حبابه الوالییه، فاطمه بنت الحسین علیه السلام.

*. دکترای علوم قرآنی، عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس.

مقدمه

امام حسین علیه السلام پس از شهادت برادر بزرگوارش امام حسن علیه السلام در سال ۴۹ هـ، رهبری و امامت مسلمانان را بر اساس امر الهی و نص رسول اکرم صلی الله علیه و آله عهده‌دار شد و این مصادف بود با خلافت سراسری معاویه بن ابی سفیان، خلیفه اموی. امام علیه السلام در زمان وی ساکت نبود، بلکه او را تخطئه و توییح می‌نمود و نامه‌های عتاب آمیزی در سرزنش قتل حجر بن عدی و اصحاب دیگر امیرالمؤمنین علیه السلام و نامه‌هایی هشداردهنده درباره فرزندش یزید برای او ارسال می‌داشت.^(۱) پس از فوت معاویه و به خلافت رسیدن یزید، در سال ۶۰ هجری انحراف دستگاه خلافت و امت به قدری شدید شد که با سخنرانی و موعظه و کتاب و خطبه، علاج‌پذیر نبود. مردم چنان در جهل و کوری فرورفته بودند که هدایت آن‌ها با این ابزار کارساز نبود. و هنگامی که حاکم مدینه به امر خلیفه، مأمور گرفتن بیعت از حسین بن علی علیه السلام برای یزید بن معاویه شد و امام را تحت فشار قرار داد، آن حضرت برای رهایی از شرایط موجود در مدینه، با خانواده و خویشان خود در ۲۹ رجب سال ۶۰ هـ همچنان‌که خود فرمود «برای امر به معروف و نهی از منکر می‌روم»، از مدینه رهسپار مکه گردید^(۲) و در سوم شعبان وارد این شهر شد. اما در هشتم ذی‌حجه، برای اعلان قیام و مخالفت علیه بیعت به زور و جابرانه یزید، به ظاهر برای لَبیک گفتن به دعوت مردم کوفه، راهی سرزمین عراق گردید؛ زیرا در خطبه‌ای که در مکه ایراد نمود، چنین ابراز داشت: «فرزند آدم چاره‌ای از مرگ ندارد و باید بمیرد. پس اصلاح فسادهای اجتماعی و دینی در این زمان، جز از طریق مرگ و شهادت میسر نیست ... حق تعالی برایم شهادتگاهی برگزیده است که به سوی آن می‌روم ...»^(۳) در این سفر پرمخاطره و پرمشقت، خواهران، برخی از همسران و دختران و خانواده و بستگان حضرت همسفر

۱. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج دوم، بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳، ج ۲۴ / محمد آیتی، بررسی تاریخ

عاشورا، به کوشش مهدی انصاری، امام عصر علیه السلام، ۱۳۸۱، ص ۷۵ و ۸۰-۸۱.

۲. محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۴۴، ص ۳۱۲.

۳. محمد آیتی، پیشین، ص ۸۸-۸۹.

آن امام همام بودند که همه، سختی‌ها و رنج‌ها را برای رضای الهی و همراهی با امام زمان خویش تحمل کردند.

در این مجال، به شرح حالی از بانوانی که راوی امام حسین علیه السلام بوده‌اند و حدیثی از آن حضرت نقل نموده یا از احوال یا کردار آن بزرگوار گزارش کرده‌اند، می‌پردازیم. قابل ذکر آنکه «حدیث» و «سنت» در اصطلاح محدثان، مترادف و به معنای گزارش از قول و فعل و تقریر معصوم علیه السلام است.

۱. اُمّ اسلم رضی الله عنها (صاحبة الحصة)

اُمّ اسلم، که به کنیه‌اش معروف است، یکی از سه زنی است که به «صاحبة الحصة» (دارنده سنگ‌ریزه‌ها) مشهور می‌باشد و جز حدیثی که کلینی درباره‌اش نقل کرده،^(۱) از شرح حال و تاریخ وفات او اطلاعی در دست نیست.

کلینی می‌نویسد: روزی اُمّ اسلم در منزل اُمّ سلمه خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و گفت: پدر و مادرم فدایتان، ای رسول خدا! من کتاب‌ها خوانده‌ام و می‌دانم که هر پیامبری وصی‌ای دارد (که کارهای او را پس از فوتش به عهده می‌گیرد). حضرت موسی علیه السلام در زمان حیات خود و پس از آن وصی داشت. حضرت عیسی علیه السلام نیز وصی داشت. پس وصی شما کیست؟ حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: ای اُمّ اسلم، وصی من در حیات و مماتم یک نفر است. ای اُمّ اسلم هر که این کار را مانند من انجام دهد، وصی من است. سپس سنگ‌ریزه‌ای از زمین برداشت و آن را با انگشتانش خُرد و نرم کرد و با انگشترش بر آن مهر زد. پس فرمود: هر که چنین کند، او وصی من در حیات و مماتم باشد.

اُمّ اسلم می‌گوید: از نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله بیرون آمدم و نزد امیرالمؤمنین علیه السلام رفتم و گفتم: پدر و مادرم فدایت! شما وصی رسول خدا هستید؟ آن حضرت علیه السلام فرمود: آری،

۱. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، تصحیح علی اکبر غفاری، ج سوم، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۳۵۵، کتاب الحجّه، باب «ما یفصل بین دعوی المحق و المبطّل»، حدیث ۱۵.

ای امّ اسلم. سپس سنگ‌ریزه‌ای از زمین برداشت و آن را خرد و نرم کرد و با انگشترش بر آن مهر زد، سپس فرمود: ای امّ اسلم، هر که چنین عملی مانند من انجام دهد، او وصی من است. امّ اسلم گوید: پس نزد حسن علیه السلام، که پسر بچه‌ای بود، رفتم و به او گفتم: ای سرور من، شما وصی پدرتان هستید؟ فرمود: بله، ای امّ اسلم. پس سنگ‌ریزه‌ای برداشت و همان کار را انجام داد که آن دو (پیامبر و حضرت علی علیه السلام) انجام داده بودند. از نزد او بیرون رفتم و خدمت حسین علیه السلام رسیدم، در حالی که بچه کم سنی می‌نمود. به او گفتم: پدر و مادرم فدایت! تو وصی برادرت هستی؟ فرمود: آری، امّ اسلم. سنگ‌ریزه‌ها را به من بده؛ او نیز همان کرد که آن‌ها کردند.

امّ اسلم عمری طولانی کرد تا پس از قتل امام حسین علیه السلام هنگامی که علی بن الحسین علیه السلام باز می‌گشت، خدمت ایشان رسید. از آن حضرت علیه السلام پرسید: شما وصی پدرتان هستید؟ فرمود: بله، و همان عملی را انجام داد که ایشان انجام دادند.^(۱)

از این روایت نتیجه گرفته می‌شود که امّ اسلم از اصحاب و راویان رسول خدا، امیرالمؤمنین، امام حسن، امام حسین و امام زین العابدین علیهم السلام بوده و خدمت ایشان رسیده و حامل سِرّ امامت بوده است.

علامه مامقانی با نقل روایت کلینی، او را در زمره نساء حدیث ذکر کرده، پس از آن می‌گوید: حداقل نتیجه‌ای که از این روایت گرفته می‌شود این است که امّ اسلم امامی مذهب و دارای حالتی نیکو (حسن) و مورد عنایت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است.^(۲)

۲. امّ سلمه رضی الله عنها همسر پیامبر صلی الله علیه و آله

وی نامش هند و دختر ابوامیه بود که پیش از ازدواج با پیامبر صلی الله علیه و آله، همسر ابوسلمه (عبدالله بن عبدالاسد از «بنی محزوم») بود و دوبار با او به حبشه مهاجرت کرد. امّ سلمه از اولین گروندگان به اسلام و اولین زنان مهاجر بود.

۱. همان.

۲. عبدالله بن محمد مامقانی، تنقیح المقال فی علم الرجال، نجف، ۱۳۵۲، ج ۳، ص ۷۰ من فصل «النساء».

ابن اثیر می‌گوید: اولین زنی که درون هودج وارد مدینه شد، امّ سلمه بود. ^(۱) وی زنی باوفا و بامحبت در خانواده بود و همسرش را بسیار دوست می‌داشت و همواره، چه در وطن و چه در غربت، همگام و همراه ابوسلمه بود.

امّ سلمه گزارش می‌کند که حضرت فاطمه علیها السلام با غذایی که تهیه کرده بود، نزد پدرش آمد - زمانی که رسول الله صلی الله علیه و آله در خانه امّ سلمه بود. پیامبر فرمود: برو و دو پسر و پسر عمّه‌ات را صدا کن. امّ سلمه می‌گوید: وقتی آمدند، پیامبر آن‌ها را زیر کساء جمع نمود، سپس گفت: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَحَامَتِي فَأَذِيبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً...» ^(۲)

مطلب بن عبد الله بن حنطب از امّ سلمه نقل می‌کند که گفت: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه من نشسته بود، پس فرمود: «لَا يَدْخُلُ عَلَيَّ أَحَدٌ»، کسی بر من وارد نشود. منتظر شدم. حسین علیه السلام وارد شد و شنیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله گریه می‌کرد. نگرستم، دیدم حسین علیه السلام در دامن پیامبر یا در کنار آن حضرت نشسته بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله سر او را نوازش می‌کرد و می‌گریست. گفتم: من متوجه نشدم که حسین علیه السلام کی وارد شد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ جَبْرَيْلَ كَانَ فِي الْبَيْتِ فَقَالَ: أُنْحَبُهُ؟ قُلْتُ: أَمَا فِي الدُّنْيَا، فَتَنَعَم.» ^(۳)

امّ سلمه حافظ ودایع و محرم اسرار اهل بیت علیهم السلام بود. علامه مجلسی به نقل از کتاب بصائر الدرجات روایتی ذکر می‌کند که مضمون آن چنین است: رسول خدا صلی الله علیه و آله امّ سلمه را طلبید و پوست گوسفندی را که مملو از علم بود ^(۴) به او سپرد و فرمود: هر که پس از من آن را طلب کند، او امام و خلیفه پس از من خواهد بود. همچنین روایت می‌کند که چون امیرالمؤمنین علیه السلام در حال عزیمت به طرف عراق بود کتب و سلاح و ودایع امامت را به امّ سلمه سپرد تا پس از شهادت آن حضرت، به امام حسن علیه السلام بسپارد و هنگامی که امام

۱. علی بن محمد جزری (ابن اثیر)، اسد الغابه فی معرفة الصحابة، احمد ابراهیم البناء و محمد احمد عاشور،

قاهره، دارشعب، ج ۵، ص ۵۸۹.

۲. سلیمان بن احمد طبرانی، المعجم الکبیر، تحقیق سلفی، قاهره، مکتبه ابن تیمیّه، ج ۲۳، ص ۲۸۱.

۳. همان، ج ۲۳، ص ۲۸۹.

۴. منظور علمی است که روی پوست نوشته بودند.

حسن علیه السلام مسموم شد، آن سلاح و ودایع را به امّ سلمه سپرد تا به امام حسین علیه السلام بدهد. امام حسین علیه السلام نیز هنگام حرکت به سوی عراق، آن ودایع را به او سپرد تا به امام علی بن الحسین علیه السلام بسپارد.^(۱) از این گفتار معلوم می شود که امّ سلمه نزد اهل بیت علیهم السلام چنان ارج و منزلتی داشت که محرم اسرار و حافظ امانات ایشان بود.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله آنچه بر اهل بیتش در آینده می گذشت و چگونگی شهادت ایشان را برای امّ سلمه گفته بود، و حتی تربت مدفن امام حسین علیه السلام را به وی عطا کرده بود. بنابراین، هنگام رفتن امام حسین علیه السلام به سوی عراق، امّ سلمه عرض کرد: «ای نور دیده من! مرا اندوهناک مکن؛ زیرا از جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: فرزند دلبندم حسین در عراق در سرزمینی که آن را "کربلا" می گویند، به تیغ ظلم و جفا کشته خواهد شد.»

امّ سلمه در غزوه خیبر و فتح مکه و حصاره الطائف و غزوه هوازن و ثقیف و سپس در حجة الوداع، همراه رسول الله صلی الله علیه و آله بود. او خواندن می دانست، اما نوشتن نمی توانست.^(۲)

برقی، شیخ طوسی، ابن عبدالبر، ابن منده و ابونعیم، امّ سلمه را از صحابه رسول اکرم صلی الله علیه و آله شمرده اند که شکی در آن نیست.^(۳)

علامه مامقانی می گوید: چگونگی حال و وثاقت وی در اخلاص نسبت به امیرالمؤمنین و زهرا و حسنین علیهم السلام مشهورتر از آن است که درباره اش صحبت شود و آشکارتر از آن است که متذکر شویم.^(۴)

۱. محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۲۲، ص ۲۲۳ / محمد بن حسن صفار، بصائر الدرجات، تهران، اعلمی، ۱۳۶۲ / عبدالله بن محمد مامقانی، پیشین، ج ۳، ص ۷۲ من فصل «النساء».
۲. عمر رضا کجّالة، اعلام النساء، ج پنجم، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۲۲۷.
۳. محمد بن حسن طوسی: رجال طوسی، تحقیق جواد قیومی اصفهانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۲۵، ص ۳۲ / عبدالله بن محمد مامقانی، پیشین، ج ۳، ص ۷۲ / ابوالقاسم خوئی، معجم رجال الحديث، ج پنجم، قم، مدینه العلم، ج ۲۳، ص ۱۷۷.
۴. عبدالله بن محمد مامقانی، پیشین، ج ۲، ص ۷۲.

شیخ ذبیح‌الله محلاتی می‌نویسد: «تمام علمای اسلام اتفاق دارند که امّ سلمه در علم و تقوا و فصاحت و بلاغت و ولّاء و محبت نسبت به خاندان رسالت «کائور علی شاهق الطور» است.^(۱)

امّ سلمه در سال ۶۲ ق در هشتاد و چهار سالگی در حکومت یزید، در شهر مدینه وفات کرد و در «بقیع» مدفون شد و آخرین نفر از امّهات مؤمنین بود که از دنیا رفت. درباره سال رحلت امّ سلمه اقوال گوناگونی ذکر شده که سال ۶۲ ق به صواب نزدیک‌تر است.

۳. امّ کلثوم الصغری بنت علی علیه السلام

امّ کلثوم صغری، دختر امیرالمؤمنین علیه السلام، مادرش امّ ولد بود.^(۲) ابن عنبه در ذکر دختران امام علی علیه السلام، از المجدی نقل کرده است: «نَفِيسَةٌ هِيَ امُّ كَلْثُومِ الصُّغْرَى خَرَجَتْ اِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَقِيلِ الْاَضْعَرِ.»^(۳) وی زوجه عبدالله بن عقیل بود. او از پسران عقیل، فقط محمد و مسلم را معرفی کرده است که مسلم در کوفه شهید شد و عبدالله را فرزند محمد ذکر نموده. همچنین در ذیل عقب عقیل می‌نویسد: مادر محمد بن عبدالله، حمیده بنت مسلم بن عقیل؛ و مادر حمیده، امّ کلثوم بنت علی بن ابی طالب است.^(۴)

بنابراین، به نظر می‌رسد که امّ کلثوم حاضر در واقعه کربلا، همان زوجه مسلم بن عقیل بوده که به دنبال همسر، همراه برادر بزرگوارش، اباعبدالله الحسین علیه السلام، راهی کربلا شد و برخی او را «امّ کلثوم وسطی» نامیده‌اند.^(۵)

۱. ذبیح‌الله محلاتی، ریاحین الشریعه، ج پنجم، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۲۸۸.
۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج دوم، بیروت، داراحیاء الکتب العربیه، ۱۳۸۳ ق، ج ۲، ص ۲۷۵ / ابن اثیر، پیشین، ج ۲، ص ۲۶۳ / علی بن حسین مسمودی، مروج الذهب، ج دوم، مصر، مکتبه السعادة، ۱۳۷۷ ق (۱۹۵۸)، ج ۲، ص ۹۲.
۳. علی بن محمد العلوی النعمری، المجدی فی انساب الطالبین، کتابخانه آیه‌الله مرعشی نجفی، ص ۱۸ / احمد بن علی الحسنی (ابن عنبه)، عمدة الطالب، بیروت، دارمکتبه الحیاء، ص ۸۳.
۴. ابن عنبه، پیشین، ص ۴۹.
۵. سید محسن امین، اعیان الشیعه، تحقیق حسن امین، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۴۸۴ / محمد حسون و امّ علی شکور، اعلام النساء المؤمنات، اسوه، ۱۴۱۱، ص ۲۰۲.

طبری، نفیسه و امّ کلثوم صغری را در زمره اولاد علی بن ابی طالب علیه السلام نام برده که مادر هر دو امّ ولد بوده، اما در اینکه نفیسه همان امّ کلثوم صغری می‌باشد، چیزی نگفته است.^(۱) از سال وفات و محل دفن او نیز اطلاعی در دست نیست.

سیده امّ کلثوم خواهر (پدری) امام حسین علیه السلام و زینب کبری علیها السلام است که در مصایب کربلا شریک و همراه ایشان بود و همسرش مسلم نیز در راه اباعبدالله الحسین علیه السلام شهید گردید. وی زنی صبور و مطیع خدا و امامش بود، بانویی فصیح و بلیغ بود که در کوفه و شام سخنرانی کرد. کتب تاریخی و سیره و کتاب بلاغات النساء خطبه‌ها و سخنان و اشعار امّ کلثوم دختر امام علی بن ابی طالب و خواهر امام حسین علیه السلام را نقل کرده‌اند.^(۲)

سید بن طاووس می‌نویسد: هنگامی که امام حسین علیه السلام با خانواده وداع نمود، امّ کلثوم ندا داد: «وَا أَحْمَدَاهُ، وَاعْلِيَاهُ، وَأُمَّاهُ، وَأَخَاهُ، وَحُسَيْنَاهُ، وَاضِعَتْنَا بَعْدَكَ يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ.» امام حسین علیه السلام او را تسلی داد و فرمود: «يَا أُخْتَاهُ، تَغْزِي بَعْزَاءَ اللَّهِ، فَإِنَّ سُكَّانَ السَّمَاوَاتِ يَفْنُونَ، وَأَهْلَ الْأَرْضِ كُلُّهُمْ يَمُوتُونَ، وَجَمِيعَ الْبَرِيَّةِ يَهْلِكُونَ. ثُمَّ قَالَ: يَا أُخْتَاهُ يَا أُمَّ كَلْثُومَ، وَأَنْتِ يَا زَيْنَبُ، وَأَنْتِ يَا فَاطِمَةَ، وَأَنْتِ يَا رَبَابَ، أَنْظُرِينَ إِذَا أَنَا قُتِلْتُ فَلَا تَشْقُقْنَ عَلَيَّ جَنِيْبًا. وَلَا تَحْمِشْنَ عَلَيَّ وَجْهًا، وَلَا تَقْلُنَّ هُجْرًا!»^(۳) ای خواهر! به عزای الهی عزاداری کن. آسمان‌ها و زمین همه نابود خواهند شد، مردم روی زمین همه خواهند مرد و همه موجودات هلاک خواهند شد. سپس فرمود: ای خواهرم، ای امّ کلثوم، ای زینب، ای فاطمه و تو ای رباب! بنگرید، اگر من کشته شدم گریبان چاک ندهید و صورت‌هایتان را خراش ندهید و سخن بی‌جا نگویند.

۱. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، بیروت، اعلمی، ج ۳، ص ۱۶۲.
 ۲. ر.ک: احمد بن ابی طاهر (ابن طینفور)، بلاغات النساء، نجف، المرتضویه، ۱۳۶۱، ص ۳۷ / میرزا محمدتقی کاشانی «سپهر»، ناسخ التواریخ: احوال امام حسین / ذبیح‌الله محلاتی، پیشین، ج ۳ / سید بن طاووس، اللهوف فی قتلی الطفوف، بمبئی، مطبع الحسینی، ۱۳۲۵، ۶۷ / محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۴۵، ص ۱۱۲ و ۱۱۵.

۳. سید بن طاووس، پیشین، ص ۳۲.

امّ کلثوم بانویی بسیار باحیا و با عفت بود؛ هنگامی که اسرا را به همراه سرهای شهدا وارد شهر می‌کردند، از شمر خواست که از جهتی برود و سرها را جلوی کاروان اسرا ببرد که مردم ایشان را کمتر نگاه کنند.^(۱) او از امام حسین علیه السلام و مهران مولی نبی روایت کرده است.

ابن حجر به سند خود، نقل می‌کند که شخصی (برای اسرای کربلا) چیزی به عنوان صدقه آورد، امّ کلثوم آن را رد کرد و نپذیرفت و گفت: غلامی از خدمت‌کاران رسول خدا صلی الله علیه و آله، که به او مهران می‌گفتند، به من گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ما اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله هستیم، بر ما صدقه حلال نیست.^(۲)

در میان کلمات امّ کلثوم با ابن زیاد جملاتی درباره امام حسین علیه السلام وجود دارند که می‌توان از آن معنای حدیث تلقی کرد. امّ کلثوم گفت: ای ابن زیاد! اگر چشمت به قتل حسین روشن شد، (بدان که) چشم رسول خدا با دیدن او روشن می‌شد و پیامبر به طرف حسین می‌رفت و لبان او را می‌مکید و او و برادرش (حسن) را بر پشت خود سوار می‌کرد.^(۳)

۴. حَبَابَةُ الْوَالِيَّةِ

حبابه، دختر جعفر اسدیة والیة،^(۴) و کنیه اش «امّ الندی» یا «امّ البراء» بود. حبابه نه ماه پس از ملاقات با امام علی بن موسی الرضا علیه السلام، رحلت کرد و آن حضرت وی را در پیراهن خود کفن نمود و مجموع عمر حبابه تقریباً ۲۳۰ سال بود.^(۵)

۱. همان، ص ۶۷ / محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۴۵، ص ۱۲۷.
 ۲. ابن حجر عسقلانی، الاصابة فی تمییز الصحابة، مکتبة مصطفى محمد، ۱۳۵۸، ج ۳، ص ۳۷۲ / محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۴۵، ص ۱۱۴.
 ۳. ذبیح الله محلاتی، پیشین، ج ۳، ص ۲۵۰ نقل از: میرزا محمدتقی کاشانی «سپهر»، ناسخ التواریخ.
 ۴. «حبابه» با حای مفتوح، بدون تشدید باء؛ اما با بای مشدد نیز مشهور است. «والیة» با لام مکسور و یکا با، منسوب به «والیه» منطقه‌ای از سرزمین قبیله «بنی اسد» است. (عبدالله بن محمد مامقانی، پیشین، ج ۳، ص ۷۵ فصل «النساء» / محمد مرتضی الزبیدی، تاج العروس، بیروت، دارمکتبة الحیة، ج ۱، ص ۱۹۹).
 ۵. همان.

ابویصیر از امام صادق علیه السلام دربارهٔ حبابه روایت می‌کند که فرمود: هنگامی که مردم به دیدار معاویه می‌رفتند، حبابه الوالییه نزد امام حسین علیه السلام رفت. وی زنی بسیار کوشا و عابد بود و پوستش به شکمش چسبیده بود.^(۱) از حدیثی که کلینی روایت کرده است - و در بخش احادیث خواهد آمد - نتیجه گرفته می‌شود که حبابه از اصحاب امیرالمؤمنین، امام حسن، امام حسین، امام سجاد، امام باقر، امام صادق، امام موسی الکاظم و امام رضا علیهم السلام بود و زمان این بزرگواران را درک کرد و به خدمت ایشان رسید و به «صاحبه الحصاة» معروف گردید.

هنگامی که خدمت امام علی بن الحسین علیهم السلام رسید، ۱۱۳ سال داشت. امام علیه السلام دعا فرمودند که جوانی به حبابه بازگردد و با انگشت به او اشاره کردند. چنین هم شد و حبابه تا زمان امام علی بن موسی علیه السلام زنده بود و آن حضرت را ملاقات کرد.^(۲)

ابن داود حلی، حبابه را از اصحاب امام حسن، امام حسین، امام سجاد و امام باقر علیهم السلام شمرده است.^(۳) علامه مامقانی می‌نویسد: حبابه از اصحاب امیرالمؤمنین، الحسن، الحسین، السجاد، الباقر، الصادق، الکاظم و الرضا علیهم السلام است. وی پس از بیان حدیث حبابه، می‌نویسد: «هذا يدلُّ على علو شأنها و جلالها فوق العداة و الوثاقاة»؛^(۴) این حدیث دلالت بر جلالت و بلندی مرتبه و مقام حبابه دارند که بیش از عدالت و وثاقت می‌باشد. میرزا مهدی استرآبادی نیز نام وی را در زمرهٔ بانوانی آورده که از ائمهٔ اطهار علیهم السلام روایت کرده‌اند.^(۵)

این بانو از امیرالمؤمنین علی، امام حسین، امام حسن، امام باقر، امام سجاد، امام صادق، امام موسی بن جعفر و امام رضا علیهم السلام روایت کرده است.

۱. محمد بن حسن صفار، پیشین، الجزء رابع، ص ۱۷۱.
۲. محمد بن یعقوب کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۳۴۶ کتاب الحججه، باب «ما یفضل به بین دعوی المحق والمبطل»؛ حدیث ۳.
۳. تقی‌الدین بن داود حلی، رجال ابن داود، نجف، مطبعة الحیدریة، ۱۳۶۹، ص ۶۹.
۴. عبدالله بن محمد مامقانی، ج ۳، ص ۷۵ من فضل «النساء».
۵. میرزا مهدی بن محمد استرآبادی، منهج المقال، تعلیق بهبهانی، ج سنگی، ۱۳۰۶ ق، ص ۴۰۰.

محمد بن یعقوب به اسناد خود از عبدالکریم بن عمرو و تحت‌معی از حبابه والیه روایت می‌کند که گفت: «رَأَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فِي شُرْطَةِ الْخَمِيسِ ... (الی أَنْ قَالَتْ) فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا دَلَالَةُ الْإِمَامَةِ يَوْحَمَكَ اللَّهُ؟ قَالَتْ: فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي نَبِيٌّ يَتْلُكَ الْخِصَاءَ وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى خِصَاءٍ فَأَتَيْتُهُ بِهَا فَطَبَعَ لِي فِيهَا بِخَاتَمِهِ، ثُمَّ قَالَ لِي يَا حَبَابَةُ إِذَا ادَّعَى مُدَّعٍ الْإِمَامَةَ فَقَدَّرَ أَنْ يَطْبَعَ كَمَا رَأَيْتَ فَأَعْلَمِي أَنَّهُ أَمَامٌ مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ، وَ الْإِمَامُ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ شَيْءٌ يُرِيدُهُ. قَالَتْ: ثُمَّ انصَرَفْتُ حَتَّى قُبِضَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَجِئْتُ إِلَى الْحَسَنِ علیه السلام وَ هُوَ فِي مَجْلِسٍ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَ النَّاسُ يَسْأَلُونَهُ، فَقَالَ: يَا حَبَابَةُ الْوَالِيَّةُ، فَقُلْتُ: نَعَمْ، يَا مَوْلَايَ. فَقَالَ: هَاتِي مَا مَعَكَ. قَالَتْ: فَأَعْطَيْتُهُ فَطَبَعَ فِيهَا كَمَا طَبَعَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام. قَالَتْ: ثُمَّ أَتَيْتُ الْحُسَيْنَ علیه السلام وَ هُوَ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَرِيبَ وَ رَحَبٍ، ثُمَّ قَالَ لِي: أَنْ فِي الدَّلَالَةِ دَلِيلًا عَلَى مَا تُرِيدِينَ أَفْتَرِيدِينَ دَلَالَةَ الْإِمَامَةِ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ يَا سَيِّدِي. فَقَالَ: هَاتِي مَا مَعَكَ، فَنَاوَلْتُهُ الْخِصَاءَ فَطَبَعَ لِي فِيهَا. قَالَتْ ثُمَّ أَتَيْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ علیه السلام وَ قَدْ بَلَغَ بِي الْكِبَرُ أَلِي أَنْ أَرَعَشْتُ وَ أَنَا أَعْدُ يَوْمَئِذٍ مِائَةً وَ ثَلَاثَ عَشْرَةَ سَنَةً فَوَأَيْتُهُ رَاكِعًا وَ سَاجِدًا وَ مَشْغُولًا بِالْعِبَادَةِ فَيَسَّيْتُ مِنَ الدَّلَالَةِ، فَأَوْمَأَ إِلَيَّ بِالسَّبَابَةِ فَعَادَ إِلَيَّ سَبَابِي. فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي، كَمْ مَضَى مِنَ الدُّنْيَا وَ كَمْ بَقِيَ؟ فَقَالَ: أَمَا مَا مَضَى فَنِعْمَ وَ أَمَا مَا بَقِيَ فَلَا. قَالَتْ: ثُمَّ قَالَ لِي: هَاتِي مَا مَعَكَ فَأَعْطَيْتُهُ الْخِصَاءَ فَطَبَعَ لِي فِيهَا. ثُمَّ أَتَيْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام فَطَبَعَ لِي فِيهَا، ثُمَّ أَتَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَطَبَعَ لِي فِيهَا. ثُمَّ أَتَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى علیه السلام فَطَبَعَ لِي فِيهَا ثُمَّ أَتَيْتُ الرِّضَاءَ علیه السلام فَطَبَعَ لِي فِيهَا»؛^(۱) امیرالمؤمنین علیه السلام را در میان سپاه دیدم و ... به آن حضرت گفتم: خدا رحمت کند شما را، ای امیرالمؤمنین! نشانه امامت چیست؟ فرمود: آن سنگ‌ریزه‌ها را بده و با دستش به سنگ‌ریزه‌ای اشاره کرد. آن را به آن حضرت دادم و برای من روی آن مهر نهاد. سپس به من فرمود: ای حبابه، چنانچه شخصی ادعای امامت کرد و همین کار را توانست انجام دهد، بدان که او امام و واجب‌الاطاعه است و امامی است که هر چه را بخواهد، برایش ممانعتی نیست. حبابه می‌گوید: از نزد آن

۱. محمد بن یعقوب کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۳۴۶؛ کتاب الحجج، باب «ما یفصل بین دعوی المحق والمبطل» / محمد بن علی صدوق (ابن بابویه) کمال‌الدین و تمام‌النعمة، تصحیح علی‌اکبر غفاری، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ج ۲، ص ۵۳۶.

حضرت مرخص شدم. وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام رحلت نمود، نزد امام حسن علیه السلام رفتم. او در جایگاه امیرالمؤمنین بود و مردم از او سؤالاتی می‌پرسیدند. فرمود: ای حبابه والیه! گفتم: بله، مولای من. فرمود: آنچه به همراه داری بیاور. آن‌ها (سنگ‌ریزه‌ها) را تقدیم کردم، بر آن‌ها مهر نهاد. پس از آن نزد امام حسین علیه السلام رفتم، در حالی که در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله بود. نزدیک آمد و مرحباگفت، سپس به من فرمود: «انَّ فِي الدَّلَالَةِ دَلِيلًا عَلَيَّ مَا تُرِيدِينَ أَقْتَرِيدِينَ دَلَالَةَ الْإِمَامَةِ؟» گفتم: بله، آقای من! پس فرمود: آنچه را به همراه داری، بیاور. شن‌ها را تقدیم کردم. پس بر آن‌ها مهر نهاد. حبابه می‌گوید: سپس بر علی بن الحسین علیه السلام وارد شدم و این در زمانی بود که به پیری رسیده بودم و بدنم دچار لرزه شده بود و من در آن موقع، یکصد و سیزده سال داشتم. او را در حال رکوع و سجود و مشغول عبادت دیدم. از اینکه مرا (به امام) راهنمایی کند مأیوس شدم، اما با انگشت سیابه به طرف من اشاره کرد و جوانی به من بازگشت. بعد گفتم: سرورم! چقدر از دنیا سپری شده و چقدر مانده است؟ فرمود: آنچه گذشته خوب بوده، ولی آنچه مانده، نه. حبابه می‌گوید: سپس به من فرمود: آنچه را با خود داری بده. پس سنگ‌ریزه‌ها را تقدیم کردم و بر آن‌ها مهر نهاد. سپس بر ابوجعفر علیه السلام وارد شدم و او نیز بر آن‌ها مهر نهاد. بعد بر اباعبدالله (امام صادق) علیه السلام وارد شدم و او نیز برایم آن‌ها را مهر کرد. سپس بر امام موسی ابوالحسن علیه السلام وارد شدم و آن‌ها را برایم مهر نمود. آن‌گاه بر امام رضا علیه السلام وارد گردیدم و او نیز آن‌ها را برایم مهر نهاد.

از حبابه نقل شده است که گفت: آیا حدیثی را که از اباعبدالله حسین بن علی علیه السلام شنیده‌ام، برایتان بازگو کنم؟ گفتند: بلی. گفت: شنیدم حسین بن علی علیه السلام فرمود: «نحن و شیعثنا علی الفطرة التي بعث الله عليها محمداً - صلى الله عليه وآله - و سائر الناس منها بُرء آء»؛^(۱) ما و شیعیان ما بر فطرتی هستیم که خداوند محمداً را - که درود خدا بر او و بر خاندانش باد - بر آن فطرت برانگیخت و مردمان دیگر از آن به دورند.

۱. ابوالقاسم خوئی، پیشین، ج ۲۳، ص ۱۸۴.

در حدیث دیگری، او از امام حسین علیه السلام چنین نقل کرده است: بر آن حضرت علیه السلام وارد شدم و سلام کردم و سلام مرا پاسخ داد و مرا خوشامد گفت. سپس فرمود: «ما بطأ بک عن زیارتنا و التسلیم علینا، یا حبابه؟»؛ چه چیز تو را از دیدار ما بازداشته است، حبابه؟ گفتم: آنچه سبب کنندی من در دیدار شما شده، بیماری است که بر من عارض گردیده. فرمود: چه چیزی است؟ حبابه می‌گوید: رویدم را که منطقهٔ پیسی گرفته مرا پوشانده بود، برگرفتم. آن حضرت دستش را بر محل بیماری گذاشت و دعا کرد. هنوز دعایش تمام نشده بود که دستش را برداشت و خداوند آن بیماری را از من برطرف نمود. سپس فرمود: «یا حبابه، اِنَّه لیس احدٌ علی ملّة ابراهیم فی هذه الامة غیرنا و غیر شیعتنا و من سواهم منها برء آء.»^(۱)

۵. زینب بنت علی بن ابی طالب علیه السلام

پیام‌آور کربلا، زینب کبری، دختر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و فاطمه زهرا علیهما السلام دخت گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله در حیات پیامبر صلی الله علیه و آله به دنیا آمد. کنیه‌اش، امّ کلثوم، امّ عبدالله و امّ الحسن است، ولی برای این مظلومه کنیه‌های مخصوصی مانند «امّ المصائب»، «امّ الرزایا» و «امّ النوائب» نیز ذکر کرده‌اند.^(۲) پدر گرامی‌اش او را به ازدواج برادرزادهٔ خویش عبدالله بن جعفر درآورد که علی، عون اکبر، عباس، محمد و امّ کلثوم ثمرهٔ این پیوند بودند.

نام مبارکش به وسیلهٔ جبرئیل علیه السلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه شد و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: وصیت می‌کنم حاضران و غایبان را که حرمت این دختر را پاس دارند؛ او همانند خدیجه کبری علیها السلام است.^(۳)

۱. همان.

۲. ذبیح‌الله محلاتی، پیشین، ج ۳، ص ۴۶.

۳. همان، ج ۳، ص ۳۸.

سید بن طاووس می نویسد: آن گاه که امام حسین علیه السلام به شهادت رسید، زینب علیها السلام فریاد زد: «یا مُحَمَّداه! صَلِّی عَلَیْکَ مَلِیْکَ السَّمَاءِ هَذَا حُسَیْنٌ مُرْمَلٌ بِالْذَّمِّاءِ مُنْقَطِعُ الْأَعْضَاءِ وَ بِنَاتِکَ سَبَايَا، الِی اللّٰهِ الْمُسْتَكْنٰی وَ الِی مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفٰی وَ الِی عَلٰی الْمُرْتَضٰی وَ الِی فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ وَ الِی خَمْرَةَ سَیِّدِ الشُّهَدَاءِ! یا مُحَمَّداه! هَذَا حُسَیْنٌ...»^(۱) ای محمد! فرشتگان آسمان بر تو درود فرستند. این حسین است که آغشته به خون است و اعضایش قطع شده، و این دخترانت هستند که اسیر شده اند. به خدا و محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا و حمزه سید الشهداء شکایت می برم. ای محمد! این حسین است.

وی در مقامی بود که توانایی حفظ اسرار امامت را داشت و امام حسین علیه السلام هنگام شدت بیماری امام زین العابدین علیه السلام، مطالبی به زینب علیها السلام فرمود و آن بانو دارای منزلت نیابت امامت گردید.^(۲) شیخ صدوق به دو سند از احمد بن ابراهیم روایت می کند که پس از رحلت امام حسن عسکری علیه السلام از حکیمه بنت محمد بن علی علیه السلام، پرسیدند: شیعه به که رجوع کند؟ فرمود: به ام ابی محمد علیها السلام. پرسیدند: زنی مورد وصیت است؟ حکیمه گفت: آن حضرت به حسین علیه السلام اقتدا کرده است که به خواهرش زینب بنت علی علیها السلام وصیت نمود.^(۳) سخنان حضرت زینب علیها السلام پس از شهادت سالار شهیدان، و خطبه های آن حضرت در بازار کوفه و در بارگاه ابن زیاد و دربار یزید در شام، چنان قوی و تکان دهنده بودند که همگان را به حیرت واداشتند و مسلمانان را از خواب غفلت بیدار کردند. وی رسالت خویش را - که زنده کردن دین جدش بود - به نیکی انجام داد. سخنان وی را مورخان و اصحاب مقاتل نقل کرده اند.^(۴)

۱. سید بن طاووس، پیشین، ص ۳۷.

۲. همان، ص ۵۷.

۳. ابن بابویه، پیشین، ج ۲، ص ۵۰۱ و ۵۰۷.

۴. ر.ک: ابن طیفور، پیشین، ص ۲۰ / ذبیح الله محلاتی، پیشین، ج ۳ / سید محسن امین، پیشین، ج ۷ / سید بن طاووس، پیشین، ص ۶۳ و ۷۹ / عبدالرزاق مفرم، مقتل الحسین، ج پنجم، قم، بصیرتی، ۱۳۹۴، ج ۲، ص ۴۰ / محمد باقر مجلسی، پیشین، ج ۴۵.

او بیشتر شب‌ها را به تهجد به صبح می‌رساند و دايم قرآن تلاوت می‌نمود، حتی شب یازدهم محرم با آن‌همه فرسودگی و خستگی و دیدن مصیبت‌ها، به عبادت مشغول شد؛ چنان‌که حضرت سجّاد علیه السلام می‌فرماید: «در آن شب، دیدم عمّه‌ام در جامه نماز نشسته و مشغول عبادت است.»^(۱)

مقامات سکینه و وقارش به خدیجه کبری علیها السلام، عصمت و حیاءش به فاطمه زهرا علیها السلام، فصاحت و بلاغت کلامش به علی مرتضی علیه السلام، صبر و بردباری‌اش به حسن مجتبی علیه السلام و شجاعت و رشادتش به سیدالشهداء علیه السلام همانندند.

ابن اثیر می‌نویسد: زینب علیها السلام زنی عاقل، خردمند و دارای منطقی قوی بود.^(۲) آیه‌الله خوئی می‌گوید: زینب شریک و همراه برادرش حسین علیه السلام در دفاع از اسلام و جهاد در راه خدا و دفاع از دین (شریعت) جدش سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم بود؛ در فصاحت، چنان بود که گویا از زبان پدرش سخن می‌گوید؛ در ثبات و پایداری، همچون پدرش بود؛ نزد ظالمان و جائران خضوع نمی‌کرد و غیر از خدای سبحان، از کسی نمی‌ترسید. حق می‌گفت و راستگو بود. جریان‌های تند او را نمی‌لرزاندند و طوفان و رعد و برق (روزگار) او را از بین نمی‌برد و حقیقتاً که او خواهر حسین علیه السلام و شریک آن حضرت در راه عقیده و جهادش بود.^(۳) شیخ ذبیح‌الله محلاتی می‌نویسد: عقیده بنده این است که پس از فاطمه زهرا علیها السلام، حضرت زینب افضل از جمیع زنان اولین و آخرین است و هر کسی دوره زندگانی این مظلومه را مطالعه نماید، البته تصدیق خواهد کرد؛ چه آنکه این مخدّره جامع فضایل تکوینیه و تشریحیه بوده است.^(۴)

عمر رضا کخّاله می‌گوید: سیده‌ای جلیل‌القدر و صاحب عقل برتر و رأی و فصاحت و بلاغت بود. (کلامش بسیار فصیح و بلیغ بود).^(۵)

۱. ذبیح‌الله محلاتی، پیشین، ج ۳، ص ۶۲.

۲. ابن اثیر، پیشین، ج ۵، ص ۴۶۹.

۳. ابوالقاسم خوئی، پیشین، ج ۲۳، ص ۱۹۱.

۴. ذبیح‌الله محلاتی، پیشین، ج ۳، ص ۴۰.

۵. عمر رضا کخّاله، پیشین، ج ۲، ص ۹۱.

فرید و جسدی می‌نویسد: زینب از برترین بانوان و بزرگ‌ترین برگزیدگان و جلیل‌القدرترین زنان بود.^(۱)

سید محسن امین می‌گوید: زینب علیها السلام از برترین بانوان بود... فصاحت زبانش و بلاغت کلامش در خطبه‌های کوفه و شام چنان است که گویا از زبان پدرش امیرالمؤمنین سخن می‌گوید.^(۲)

علامه مامقانی او را از «نساء حدیث» شمرده، می‌نویسد: صدوق او را در مشیخه نام برده است و من می‌گویم: «رَئِبْتُ وَ مَا رَئِبْتُ؟ وَ مَا أَدْرِيكَ مَا رَئِبْتُ؟ هِيَ عَقِيلَةٌ بَنِي هَاشِمٍ وَ قَدْ حَارَتْ مِنَ الصِّفَاتِ الْحَمِيدَةِ مَا لَمْ يُحْزُهَا بَعْدَ أُمَّهَا أَحَدٌ حَتَّى حَقَّ أَنْ يُقَالَ هِيَ الصِّدِّيقَةُ الصُّغْرَى، هِيَ فِي الْحِجَابِ وَاللِّقَافِ مَزِيدَةٌ لَمْ يَرِ شَخْصَهَا أَحَدٌ مِنَ الرِّجَالِ فِي زَمَانِ أَبِيهَا وَ أَحْوِيهَا إِلَّا يَوْمَ طَفُّ وَ هِيَ فِي الصَّبْرِ وَ الثَّبَاتِ وَ قُوَّةِ الْإِيمَانِ وَ التَّقْوَى وَ حَيْدَةٍ وَ هِيَ فِي الْفَصَاحَةِ وَ الْبَلَاغَةِ كَأَنَّهَا تَفْرَعُ عَنْ لِسَانِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام...»؛^(۳) زینب! کیست زینب!؟ توجه دانی که کیست زینب؟ او بانوی بنی‌هاشم است که در صفات ستوده، برترین است و کسی جز مادرش بر او افتخار و برتری ندارد، تا جایی که اگر بگوییم او «صدیقه صغری» است، حق گفته‌ایم. در پوشیدگی و حجاب، چنان بود که کسی از مردان در زمان پدر و برادرانش او را ندید، جز در واقعه کربلا. او در صبر و قوت ایمان و تقوا منحصر به فرد بود و در فصاحت و بلاغت، گویا از زبان امیرالمؤمنین عليه السلام سخن می‌گوید.

مجلسی نیز از آن حضرت، حدیث نقل کرده است.^(۴) سخنان و اشعار حضرت زینب علیها السلام درباره گفتار و حالات امام حسین عليه السلام نیز به عنوان حدیث، از معصوم عليه السلام محسوب می‌گردند.^(۵)

۱. محمد فرید وجدی، دائرة المعارف القرن العشرين، بیروت، دارالفکر، ۱۳۹۹ ق (۱۹۷۹)، ج ۴، ص ۷۹۵.

۲. سید محسن امین، پیشین، ج ۷، ص ۱۳۷.

۳. عبدالله بن محمد مامقانی، پیشین، ج ۳، ص ۷۹ من فصل «النساء».

۴. محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۳۶، ص ۳۵۱.

۵. ر.ک: ذبیح‌الله محلاتی، پیشین، ج ۳ / سید بن طاووس، پیشین، ص ۵۷.

ع سَكِينَةُ بِنْتُ حُسَيْنٍ علیها السلام

سکینه،^(۱) دختر حسین بن علی بن ابی طالب، و مادرش رُبَاب بنت امریء القیس بن عدی بن اوس بن جابر بود. نامش را اُمَیْة، اُمَیْمَة و اَمَنَة (همنام جدّه پدرش، آمنه بنت وهب) ذکر کرده‌اند و به «سکینه» مشهور است.^(۲) وی به عقد عبدالله بن حسن (پسر عمویش) درآمد،^(۳) ولی عبدالله در کربلا به همراه عمویش حسین علیه السلام شهید شد. پس از واقعه عاشورا، سکینه همراه عمّه اش حضرت زینب علیها السلام و سایر بازماندگان آل رسول الله صلی الله علیه و آله، به صورت اسیر به دمشق برده شد و پس از آن، راهی مدینه الرسول گردید.

پس از آن، سکینه با مصعب بن زبیر ازدواج کرد و دخترش رباب ثمره این پیوند بود. پس از مُصَعَّب با عبدالله بن عثمان بن عبدالله بن ... ابن خُوَیْلِد ازدواج کرد و حکیم و عثمان را به دنیا آورد. پس از عبدالله، سکینه، به نکاح زید بن عمرو بن عثمان بن عفّان درآمد.^(۴)

طبق گفته بیشتر مورّخان، سکینه در پنجم ربیع الاول سال ۱۱۷ ق در مدینه در زمان حکومت خالد بن عبدالمملک رحلت نمود.^(۵) خالد اجازه تدفین نداد و چون خود می خواست نماز میت را بخواند، گرمای هوا را بهانه کرد. مردم تا شب منتظر شدند، سرانجام به منزل هایشان رفتند و اطراف جنازه عود و عطر پخش کردند. فردای آن روز والی اجازه داد و نماز برپا شد و سکینه در مدینه جدّش رسول الله صلی الله علیه و آله دفن شد.^(۶)

۱. «سکینه» دختر بچه‌ای را گویند که دارای روح لطیف و بانشاط است. این کلمه در کتب لغت، معرّف نام سکینه دختر امام حسین علیه السلام است.
۲. عمر رضا کخّاله، پیشین، ج ۳، ص ۲۲۱ / عائشه بنت الشاطی، تراجم سیدات بیت النبوت، بیروت، دارالکتاب العربی، ص ۸۲۷. / محمدحسین اعلمی، تراجم أعلام النساء، ص ۱۵۵.
۳. علی بن محمد العلوی العمری، پیشین، ص ۱۹.
۴. عمر رضا کخّاله، پیشین، ج ۲، ص ۲۱۶ / عائشه بنت الشاطی، پیشین، ص ۸۷۸ / محمدحسین اعلمی، پیشین، ص ۱۵۶.
۵. عمر رضا کخّاله، پیشین، ج ۲، ص ۲۲۴ / سیدمحسن امین، پیشین، ج ۳، ص ۴۹۲.
۶. زرکلی، پیشین، / محمد بن جریر طبری، پیشین / شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج ۱، ص ۶۳۸ / عائشه بنت

برخی گفته‌اند که سیده سکینه در پنجم ربیع‌الاول سال ۱۲۶ در مکه در راه عمره از دنیا رفت. (۱)

ابوالفرج می‌گوید: سکینه در مدینه در زمان حکومت خالد بن عبدالملک فوت نمود و خالد به علت گرمای ظهر، نماز را به تعویق انداخت. علی بن حسین علیه السلام امر فرمود: به هر شخصی که برای نماز و تدفین آمده است، عطر بزنند... (۲)

سکینه بانویی فصیح و بلیغ بود و از بهترین شعرای زمان خویش به شمار می‌آمد و مقامی رفیع داشت. بزرگان شعرا و ادبای قریش نزد وی می‌آمدند و با او به مباحثه و مناقشه می‌پرداختند و سکینه درباره اشعار آنها قضاوت می‌کرد و اشعارشان را تصحیح می‌نمود و به آنها دست‌مزد می‌پرداخت. حکایت دیدار وی را با جمعی از شعرا از جمله فرزوق، (۳) برخی از بزرگان در کتاب‌هایشان یاد کرده‌اند. (۴)

ابوالفرج اصفهانی (۵) نیز گفتار و اشعار وی را در کتابش آورده است؛ از جمله می‌نویسد: جمعی از اهل کوفه نزد سکینه علیها السلام رفتند و او را سلام و تسلی دادند. سکینه به آنها گفت: خدا می‌داند که چقدر نسبت به شما خشمناکم! جدم علی علیه السلام را شهید کردید و مصعب همسر مرا به قتل رساندید، در جوانی مرا یتیم کردید و در بزرگی، مرا خانه‌نشین کردید. با چه رویی به ملاقاتم آمده‌اید؟ (۶)

^۱ الشاطی، پیشین، ص ۱۰۳۵ / محمد بن سعد کاتب واقدی، الطبقات الکبری، بیروت، دارصادر، ج ۸، ص ۴۷۵ / ابوالعباس شمس‌الدین (ابن خلکان)، وفيات الاعیان، شریف الرضی، ج ۱، ص ۲۹۸ / محمدحسین ابطی، پیشین، ص ۱۷۰ / سیدمحسن امین، پیشین، ج ۳، ص ۴۹۱.

۱. سیدمحسن امین، پیشین، ج ۳، ص ۴۹۲ / عمر رضا کخاله، پیشین، ج ۲، ص ۲۲۴.

۲. ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، تحقیق عبدالستار احمد فراج، بیروت، دارالنفیة، ۱۹۵۹، ج ۱۶، ص ۱۶۵.

۳. همان.

۴. سیدمحسن امین، پیشین، ج ۳، ص ۴۹۴ / ابوالفرج اصفهانی، پیشین، ج ۱۶، ص ۱۰۸.

۵. عمر رضا کخاله، پیشین، ج ۲، ص ۲۰۳ - ۲۱۶ / محمدحسین اعلمی، پیشین، ص ۱۶۰ - ۱۶۹ / سیدمحسن امین، پیشین، ج ۳، ص ۴۹۲ / ابوالفرج اصفهانی، پیشین، ج ۱۶، ص ۱۰۸.

۶. ابوالفرج اصفهانی، پیشین، ج ۱۶، ص ۸۹.

سکینه همراه همسرش، به دنبال پدرگرامی اش امام حسین علیه السلام، راهی کربلا شد و در واقعه کربلا حضور داشت و در تمام مصایب و رنج‌ها شریک بود و شهادت برادران، عموها، عموزاده‌ها، شوهر و پدرش را شاهد بود و با بدن پاره پاره پدر وداع و دوران اسارت را تحمل کرد. او بانویی عقیف و مستور بود. سهل بن سعد، که از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، نقل می‌کند: هنگامی که وارد دمشق شدم و از ورود آل رسول الله صلی الله علیه و آله باخبر گردیدم، نزد ایشان رفتم تا شاید حاجتی از ایشان برآورده کنم. از دختری پرسیدم: کیستی؟ گفت: سکینه بنت الحسین. از او سؤال کردم، چیزی نمی‌خواهی؟ من سهل بن سعد هستم که جدت را دیده‌ام و حدیثش را شنیده‌ام. سکینه گفت: ای سهل، به شخصی که رأس (یعنی سر امام حسین علیه السلام) را حمل می‌کند بگو جلوتر از ما راه برود تا مردم به تماشای سر مشغول شوند و ما را نگاه نکنند؛ زیرا ما حرم (بانوان) خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله هستیم. (۱)

سکینه بانویی شجاع بود و در برابر لعن بنی امیه سکوت نمی‌کرد. عمر رضا کحاله می‌نویسد: روزهای جمعه مقابل خالد بن عبدالمملک می‌رفت و هنگامی که خالد بر منبر به بدگویی و شتم حضرت علی علیه السلام می‌پرداخت، سکینه با خدمت‌کارانش او را ناسزا می‌گفتند و نهبانان خالد خدمه سکینه را می‌زدند. (۲)

سکینه به سرکردگی زنان قریش بر هشام (۳) وارد شد و شال او را از کمرش باز کرد و عمامه‌اش را از سرش برگرداند. هنگامی که مروان، جد سکینه (حضرت علی علیه السلام) را لعنت می‌کرد، سکینه، مروان و پدرش و پدر پدرش را لعنت می‌نمود. دختر عثمان بن عفان در برابر سکینه گفت: من دختر شهید هستم. سکینه سکوت کرد. ناگاه مؤذنی گفت: «أشهد

۱. عبدالرزاق مرقم، پیشین، ج ۲، ۶۱.

۲. محمدحسین اعلمی، پیشین، ج ۲، ص ۲۲۳.

۳. عائشه بنت الشاطی، پیشین، ص ۹۵۶.

أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ.» سکینه گفت: این پدر من است یا پدر تو؟ آن زن گفت: هرگز به شما فخر نخواهم فروخت. (۱)

بنابراین، سکینه بانویی شجاع و با هیبت و عظمت بود و کسی جرئت توهین به او را نداشت. آن‌گاه که آبروی هشام را برد، هشام قادر نبود چیزی به او بگوید. این گفتار حاکی از اقتدار و شهامت سکینه هست.

امام حسین علیه السلام درباره او و مادرش فرمود: «لَعَمْرُكَ إِنَّنِي لَأُحِبُّ دَاراً تَحِلُّ (تكون) بِهَا سُكَيْنَةُ وَ الْوَبَابُ»؛ (۲) به جان تو قسم، خانه‌ای را که سکینه و رباب در آن باشند، دوست می‌دارم. عمر رضا کخاله می‌نویسد: سکینه بانویی جلیل‌القدر، با نجابت و دارای مقام و منزلت بلند است. (۳) بنت الشاطی می‌گوید: به حق که خانم سکینه به سبب اصل و نسب عالی و شرافت و منزلت بالایش، صاحب عزت بی‌انتهای و آشکار است. (۴)

زینب بنت فواز آورده است: «كَانَتْ سَيِّدَةَ نِسَاءٍ عَضْرِبَهَا وَمِنْ أَجْمَلِ النِّسَاءِ وَ أَظْرَفِهِنَّ وَ أَحْسَنِهِنَّ أَخْلَاقاً»؛ (۵) سکینه سرآمد زنان زمان خویش، از زیباترین زن‌ها، و از نظر اخلاق، جلیل‌القدرترین و نیکوترین ایشان بود.

سکینه از امام حسین بن علی علیه السلام (پدرش)، و ام‌کلثوم بنت علی علیه السلام روایت کرده است.

۷. فاطمه بنت حبابه الوالبیه

فاطمه دختر حبابه والبیّه - که شرح حال او ذکر شد - از بانوان فاضل، عالم محدث و روایان حدیث امام حسن و امام حسین علیه السلام بود.

۱. عمر رضا کخاله، پیشین، ج ۲، ص ۲۲۳ / محمدحسین اعلمی، پیشین، ص ۱۵۷.

۲. ابوالفرج اصفهانی، پیشین، ج ۱۶، ص ۸۹.

۳. عمر رضا کخاله، پیشین، ج ۲، ص ۲۰۲.

۴. عائشه بنت الشاطی، پیشین، ص ۹۵۶.

۵. زینب فوز العاملی، الدر المنثور فی طبقات ربات الخاور، مصر، ص ۲۴۴.

شیخ طوسی او را در زمره راویان امام حسن و امام حسین علیهما السلام ذکر کرده است.^(۱) شیخ اردبیلی و میرزا مهدی استرآبادی او را از راویان حدیث معرفی کرده‌اند.^(۲) علامه مامقانی می‌نویسد: امامی مذهب بودنش آشکار است، ولی شرح حال و میزان اعتماد و وثاقتش معلوم نیست.^(۳) فاطمه از امام حسن بن علی علیهما السلام و امام حسین بن علی علیهما السلام روایت کرده است.

۸. فاطمة بنت الحسین علیها السلام

فاطمه دختر حسین بن علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب و مادرش امّ اسحاق بنت طلحة بن عبیدالله تیمی است. کنیه‌اش امّ عبدالله و لقبش «فاطمه صغری» و «فاطمه نبویه» است. او همسر حسن بن علی (حسن مثنی) و مادر فرزندان، عبدالله و ابراهیم و حسن و زینب بود.^(۴)

فاطمه با همسرش حسن بن حسین علیهما السلام - که پسر عمویش بود - همراه پدر بزرگوارش امام حسین علیه السلام راهی کربلا شد.^(۵) پس از واقعه «حُطَف»^(۶) و شهادت پدرش، همراه عمه‌اش، حضرت زینب علیها السلام و سایر بازماندگان آل رسول صلی الله علیه و آله به دمشق برده شد و پس از آن وارد مدینه گردید.

پس از رحلت همسرش (حسن)، مدت یک سال در کنار قبر وی خیمه زد و در آن

۱. محمد بن حسن طوسی، پیشین، ص ۷۱ و ۸۱.
 ۲. محمد بن علی اردبیلی غروی، جامع الرواة، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۴۵۸ / میرزا مهدی بن محمد استرآبادی، پیشین، ج ۳، ص ۴۰۰.
 ۳. میرزا مهدی بن محمد استرآبادی، پیشین، ج ۳، ص ۸۱ من فصل «النساء».
 ۴. علی بن محمد علوی العمری، پیشین، ص ۹۱.
 ۵. محمد بن محمد بن نعمان (شیخ مفید)، الارشاد، ج سوم، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۹، ص ۱۹۷.
 ۶. سرزمین کربلا.

ساکن شد. ^(۱) فاطمه علیها السلام قصد ازدواج نداشت و سرانجام، پس از مدتی، به اصرار عبدالله بن عمرو بن عثمان و به سفارش همسرش (حسن)، با عبدالله ازدواج کرد و قاسم و محمد و رقیه فرزندان عبدالله بن عمرو را به دنیا آورد.

پس از فوت عبدالله بن عمرو، عبدالرحمن بن ضحاک فهری، که از طرف یزید بن عبدالملک حاکم مدینه بود، از فاطمه خواستگاری کرد. فاطمه نپذیرفت. عبدالرحمن به آزار و اذیت او پرداخت و او را تهدید کرد که اگر قبول نکند، فرزند بزرگش (عبدالله بن حسن) را به تهمت شراب خواری تازیانه خواهد زد.

رئیس دیوان مدینه فردی به نام ابن هرمز بود که یزید بن عبدالملک او را برای حسابرسی به نزد خویش خواسته بود. ابن هرمز برای خدا حافظی نزد فاطمه رفت و گفت: کاری داری؟ فاطمه گفت: خلیفه را از خواسته ابن ضحاک و تعرضش بر من آگاه کن، و خود شکایت نامه ای به یزید بن عبدالملک نوشت ... به دنبال شکایت فاطمه، یزید بن عبدالملک، ابن ضحاک را از قدرت خلع کرد و از وی غرامت گرفت. ^(۲)

سیده فاطمه دختر امام حسین علیه السلام در سال ۱۱۰ هجری در سن هفتاد سالگی رحلت نمود. ^(۳) گفته شده که سیده فاطمه نبویه دختر امام حسین در مصر مدفون است. ^(۴)

داستان فاطمه با ابن ضحاک حاکی از اراده قوی و استقامت و شجاعت زنی است که زیر بار زور حکومت نرفت و از حق خویش دفاع کرد. آن زمان که در کنار قبر همسرش خیمه زده بود، شبها را به عبادت سپری می کرد و روزها روزه بود. ^(۵)

او بانویی بسیار عابد و پرهیزگار بود. ابن سعد در خبری که از راویان فاطمه نقل کرده

۱. شیخ مفید، پیشین.

۲. محمد بن سعد کاتب واقفی، پیشین، ج ۸، ص ۴۷۴.

۳. سید محسن امین، پیشین، ج ۸، ص ۳۸۷ / عمر رضا کخاله، پیشین، ج ۴، ص ۴۷.

۴. زینب فواز العاملی، پیشین، ص ۳۶۱.

۵. شیخ مفید، پیشین، ص ۱۹۷ / زینب فواز العاملی، پیشین، ص ۳۶۱.

است، می نویسد: با دانه هایی که در رشته ای جمع آوری شده بود تسبیح خدا می گفت. (۱)
فاطمه بنت الحسین علیها السلام از خاندانی بسیار نیکو بود و اخلاقی ستوده داشت. او از خواهرش سکینه بزرگتر و از همه افراد به حضرت زهرا علیها السلام شبیه تر بود.

فاطمه در کربلا شاهد شهادت پدر و برادران و بستگانش بود و ستم هایی را که بر آل رسول الله صلی الله علیه و آله رفتند، نظاره کرد و به عمه اش حضرت زینب علیها السلام پناه برد. مصیبت بزرگی که بر وی و خانواده اش وارد شده بود، حالتی بالاتر از گریه برایش به وجود آورده بود؛ دیگر اشک هایش خشک شده و صدایش گرفته بود. همراه سایر بانوان و بازماندگان آل پیامبر صلی الله علیه و آله به اسارت به کوفه برده شد. استقبال مردان و زنان کوفه از کاروان اسرا بر حزن و اندوه او و خانواده اش افزود و سرانجام، پس از خطبه عمه اش حضرت زینب علیها السلام به سخنرانی پرداخت. فاطمه با عزم و ایمان و ثبات و یقین، برای مردم کوفه سخنرانی کرد و پرده از اعمال زشت امویان برداشت و اهل مجلس را به گریه انداخت، به گونه ای که گفتند: ای دختر پاکان! دل های ما را پاره کردی و جگرهای ما را آتش زدی. (۲)

فاطمه امامتدار پدر بود. کلینی به سند خود، از ابی جارود، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «لَمَّا حَضَرَ الْحُسَيْنَ علیه السلام مَا حَضَرَهُ، دَفَعَ وَصِيَّتَهُ إِلَى ابْنَتِهِ فَاطِمَةَ ظَاهِرَةً فِي كِتَابٍ مُدْرَجٍ فَلَمَّا أَنْ كَانَ مِنْ أَمْرِ الْحُسَيْنِ علیه السلام مَا كَانَ دَفَعَتْ ذَلِكَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیه السلام ...» (۳) هنگامی که زمان شهادت حسین علیه السلام فرارسید، وصیتی مکتوب را آشکارا به دخترش فاطمه داد. چون آن حضرت به شهادت رسید، فاطمه آن وصیت را به علی بن الحسین علیه السلام سپرد.

مامقانی گوید: جلالت و عظمت شأن و مقام فاطمه آشکارتر از آن است که احتیاج به

۱. محمد بن سعد کاتب واقفی، پیشین، ج ۸، ص ۴۷۴.
۲. برای اطلاع از متن سخنان فاطمه ر.ک: ذبیح الله محلاتی، پیشین، ج ۳، ص ۲۸۵.
۳. محمد بن یعقوب کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۳۰۳، کتاب «الحجة».

بیان و اقامه دلیل داشته باشد. وی پس از نقل خبر کلینی درباره امانت‌داری فاطمه در امر وصیت، می‌نویسد: «ما تَصَمَّنَةُ الْخَيْرُ يَكْشِفُ عَمَّا فَوْقَ رُتَبَةِ الْوَثَاقَةِ وَالْعِدَالَةِ»؛^(۱) از محتوای خبر نتیجه گرفته می‌شود که درجه او برتر از درجه وثاقت و عدالت است.

ابن حبان وی را از ثقات شمرده است.^(۲)

او از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام به طور مرسل، حسین بن علی علیه السلام (پدرش)، علی بن الحسین علیه السلام (برادرش)، زینب بنت علی علیه السلام (عمه‌اش)، بلال (مؤذن) به صورت مرسل، ابن عباس و اسماء بنت عمیس روایت نقل کرده است.

تفه الاسلام کلینی به سند خود از ابو حمزه، از عبدالله بن حسن، از مادرش فاطمه بنت الحسین روایت می‌کند که گفت: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله ثلاث خصال من كن فيه استكمل خصال الايمان: اذا رضى لم يدخله رضاء في باطل، و اذا غضب لم يخرج عصبه من الحق، و اذا قدر لم يتعاط ما ليس له»؛^(۳) سه خصلت است که هر که آن‌ها را دارا باشد، ایمان او کامل شده است: ۱. هنگامی که در حال خشنودی است رضایتش او را به باطل نکشد. ۲. آن‌گاه که خشمگین است، خشم او را از حق باز ندارد. ۳. چون قدرت یابد به آنچه مال وی نیست، دست‌درازی نکند.

شیخ صدوق به اسناد خویش از محمد بن سنان از ابوالجارود زیاد بن منذر از عبدالله بن الحسن^(۴) از مادرش فاطمه بنت الحسین روایت می‌کند که گفت: «دَخَلَتِ الْغَائِمَةَ (العامه) عَلَيْنَا الْفُسْطَاطَ وَ اَنَا جَارِيَةٌ صَغِيرَةٌ وَ فِي رِجْلِي خُلْخَالَانِ مِنْ ذَهَبٍ فَجَعَلَ رَجُلٌ يَفْضُ الْأَخْلَخَالَيْنِ مِنْ رِجْلِي وَ هُوَ يَبْكِي. فَقُلْتُ: مَا يَبْكِيكَ، يَا عَدُوَّ اللَّهِ؟ فَقَالَ: كَيْفَ لَا أَبْكِي وَ اَنَا

۱. عبدالله بن محمد مامقانی، پیشین، ج ۳، ص ۸۲ من فصل «النساء».

۲. عمر رضا کحالة، پیشین، ج ۴، ص ۴۴ / ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۳۲۵، ج ۱۲، ص ۴۴۳.

۳. محمد بن یعقوب کلینی، پیشین، ج ۲، کتاب «الایمان و الکفر»، حدیث ۲۹.

۴. عبدالله بن حسن بن علی بن ابی طالب - علیهم السلام - است، در متن نسخه‌های کتاب وی، «عبدالله بن حسین» آمده که اشتباه است.

أَسْلُبُ ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ. فَقُلْتُ: لَا تَسْلُبْنِي. قَالَ: أَخَافُ أَنْ يَجِيءَ غَيْرِي فَيَأْخُذَهُ. قَالَتْ: وَانْتَهَبُوا مَا فِي الْابْتِيَةِ حَتَّىٰ كَانُوا يَنْزِعُونَ الْمَلَاحِفَ عَن ظُهُورِنَا»؛^(۱) غارتگران به خیمه ما آمدند، آن‌گاه که من دختر بچه‌ای بودم و خلخال از طلا به پا داشتم. مردی خلخال را از پایم درآورد و گریه می‌کرد. گفتم: ای دشمن خدا چرا گریه می‌کنی؟ گفت: چرا گریه نکنم، در حالی که دختر رسول خدا را غارت می‌کنم؟ گفتم: غارت نکن. گفت: می‌ترسم اگر من غارت نکنم، دیگری بیاید و بگیرد. فاطمه می‌گوید: همه چیز را به غارت بردند، حتی پارچه‌های سر ما را بردند.

ابوداود، ترمذی و ابن ماجه در کتاب‌های سنن خود و نسائی در کتاب خصائص علی علیه السلام و مُسند علی از فاطمه بنت الحسین روایت نقل کرده‌اند.^(۲)

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

۱. محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، الامالی، ترجمه کمره‌ای، ص ۱۶۴، حدیث ۲ مجلس الحادی و الثلاثون.

۲. ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۱۲، ص ۴۴۲.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی